

3. تراحم بین دو حکم

هرگاه بین حرمت غیبت و حکم دیگری تراحم واقع شود، به گونه ای که مصلحت آن حکم مهم تر از مصلحت ترک غیبت، یا مهم تر از مفسدۀ غیبت باشد، در اینجا آن حکم مقدّم می شود. (مکاسب محرّمه، ج ۳۷۳، ص ۴)

شرایط تحقق تراحم

در تراحم دو حکم زمانی غیبت جایز می شود که دو مطلب احراز شود:

(الف) وجوب امر دیگر ؛

(ب) ملاک آن امر، اقوی از ملاک حرمت غیبت باشد و در واقع، اهمیّت آن بیشتر از اهمیّت حرمت غیبت باشد یا حداقل احتمال اهمیّت آن داده شود ؛ درحالی که این احتمال در مورد حرمت غیبت داده نمی شود. (مکاسب محرّمه، ج ۳۸۰، ص ۱)

بعضی از موارد تراحم بین دو حکم

۱. در مقام مشورت (نُصح مستشیر)

کسی درباره امری با شما مشورت می کند و این امر مستلزم غیبت از فرد دیگری است ؛ مثلاً کسی در مورد خواستگار دخترش با شما مشورت می کند، اگر بخواهید به او مشورت بدهید و نصیحت کنید، ناچارید از خواستگار غیبت کنید. یا کسی می خواهد با دیگری شراکت مالی داشته باشد و با شما مشورت می کند. یا شخصی در نظر دارد فردی را در منصب مهمّی بگمارد و با شما مشورت می کند. در اینجا لازم است که از آن شخص غیبت کنید. (مکاسب محرّمه، ج ۳۸۰، ص ۲)

وجوب نصیحت

اگر می دانید شخصی در کاری که قصد انجام آن را دارد، آسیب خوردنش حتمی است، اینجا واجب است خیرخواهی کرده، او را راهنمایی کنید و از آسیب او جلوگیری کنید. خواه از شما راهنمایی بخواهد و خواه نخواهد. (مکاسب محرّمه، ج ۳۸۰، ص ۱۰ و ج ۳۸۱، ص ۱۱)

اقوا بودن ملاک نصح

چنین نیست که در همه موارد، ملاک وجوب نصیحت، از ملاک حرمت غیبت اقوا باشد. ازاین رو گاه در تراحم بین وجوب نُصح و حرمت غیبت، حرمت غیبت مقدم می شود و گاه وجوب نصح ؛ مثلاً فردی که در امر ازدواج مشورت می کند، چنانچه طرف مشورت از ظالم و جائر و فاسق بودن آن فرد مطلع باشد، باید نُصح کند و صفات او را بگوید ؛ در غیر این صورت ظلم بزرگی کرده و خسارت جبران ناپذیری بر مشورت کننده زده است. پس در اینجا، ملاک نصیحت اقواست. بنابراین در جایی که امر دائر است بین امساک بیان حقایق، و گرفتار کردن مسلمانی در دام بلا (بلای دنیوی

یا اخروی)، و گفتن حقیقت و ذکر صفت یک فرد فاسق و فاجر، در این صورت غیبت مجاز است. (مکاسب محرمة، ج ۳۸۲، ص ۶)

۲. قصد از بین بردن ماده فساد

اگر کسی موجب اشاعه و رواج فساد در جامعه باشد، انسان برای اینکه جلوی فساد را بگیرد، جایز است از او غیبت کند؛ مثلاً کسی مطلبی را که از دین نیست، در دین وارد می کند و مردم را به آن دعوت می کند. درحالی که مردم نمی دانند اینها بدعت و خلاف حقایق الهی است و به دین مربوط نیست؛ اگر با غیبت از او، جلوی فساد گرفته شود، غیبت واجب است.

(مکاسب محرمة، ج ۳۸۵، ص ۴)

موارد فساد

فساد اعمّ است از فساد در عقیده و فساد در عمل؛ مثل اینکه کسی نهادی را به طور مخفیانه برای اغوا و ترویج شهوات و فساد مردم تشکیل دهد؛ مثلاً در کار توزیع سی دی های محرّک شهوت بین افراد باشند؛ این نوع اشاعه فساد، فساد در عمل است، نه عقیده. (مکاسب محرمة، ج ۳۸۵، ص ۴)

اهمیت ملاک از بین بردن ماده فساد

از نظر فهم متشرعه واضح است که اهمیت و ملاک منع از فسادى که در جامعه در حال انتشار است و افرادی را گرفتار خود می کند، اقوای از ملاک حرمت و منع غیبت یک شخص است؛ کسی که می خواهد عده ای را به هلاکت بیندازد، ذکر گناه او اگرچه فی نفسه - چنانچه ملاحظه این معنا نبود- حرام بود، اما بدون شک منع از عمل او که مخرب و مفسد است، قطعاً اقواست از اینکه انسان بخواهد غیبت او را نکند. (مکاسب محرمة، ج ۳۸۵، ص ۵)

عدم انحصار غیبت در ماده فساد

لازمه اینکه ملاک وجوب قطع ماده فساد، اقوی از حرمت غیبت است، این است که دایره جواز غیبت در این مورد وسیع باشد. این چنین نیست که فقط غیبت او در خصوص فسادش جایز باشد. بلکه غیبت او به هر کیفیتی که موجب قطع ماده فساد شود، جایز است؛ مثلاً این شخص مفسد کسی است که رفتار شهوانی یا رفتار سیاسی خائنانه ای دارد. اگر اینها افشا شود، مردم از کنارش پراکنده می شوند و حرف بدعت آمیزش را گوش نمی کنند. این غیبت ها نیز جایز است.

البته چون مسئله، مسئله اهمّ و مهمّ است، باید این ملاک در دایره جواز غیبت هم رعایت شود؛ یعنی اگرچه از بین بردن ماده فساد اهمّ از غیبت است، اما اگر فرض کردیم که غیبت او با یک کلمه موجب قطع ماده فساد می شود، دیگر دو کلمه نمی شود گفت؛ یعنی اولویت و اقواییّت ملاک، موجب می شود که همان مقدار غیبتی که با آن می شود قطع ماده فساد کرد، جایز شود، نه بیشتر از آن. (مکاسب محرمة، ج ۳۸۵، ص ۱۰)